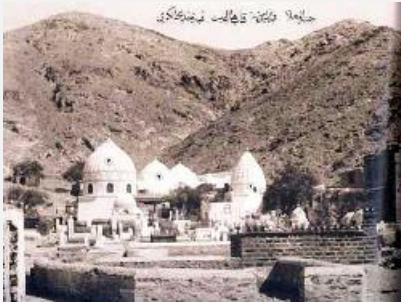


غزوه احد



روحیه قریش بر اثر شکست در جنگ بدر سخت افسرده بود. برای جبران این شکست مادی و معنوی و به قصد گرفتن انتقام کشتگان خود، بر آن شد که با ارتشی مجهز و متشکل از دلاوران ورزیده اکثر قبایل عرب به سوی مدینه حرکت کنند. از این رو عمرو عاص و چند نفر دیگر مأمور شدند که قبایل کنانه و ثقیف را با خود همراه سازند و از آنان برای جنگ با مسلمانان کمک بگیرند. آنان توانستند سه هزار مرد جنگی برای مقابله با مسلمانان فراهم آورند.

دستگاه اطلاعاتی اسلام، پیامبر را از تصمیم قریش و حرکت آنان برای جنگ با مسلمانان آگاه ساخت. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم برای مقابله با دشمن شورای نظامی تشکیل داد و اکثریت اعضا نظر دادند که ارتش اسلام از مدینه خارج شود و در بیرون شهر با دشمن بجنگد. پیامبر پس از ادا نماز جمعه با لشکری بالغ بر هزار نفر مدینه را به قصد دامنه کوه احد ترک گفت.

صف آرایی دو لشکر در بامداد روز هفتم شوال سال سوم هجرت آغاز شد. ارتش اسلام مکانی را اردوگاه خود قرار داد که از پشت به یک مانع و حافظ طبیعی یعنی کوه احد محدود می‌شد. ولی در وسط کوه بریدگی خاصی بود که احتمال می‌رفت دشمن، کوه را دور زند و از وسط آن بریدگی در پشت اردوگاه مسلمانان ظاهر شود. پیامبر برای رفع این خطر عبد الله جبر را با پنجاه تیر انداز بر روی تپه‌ای مستقر ساخت که از نفوذ دشمن از این راه جلوگیری کند و فرمان داد که هیچگاه از این نقطه دور نشوند، حتی اگر مسلمانان پیروز شوند و دشمن پا به فرار بگذارد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرچم را به دست مصعب داد زیرا وی از قبیله بنی عبد الدار بود و پرچمدار قریش نیز از این قبیله بود.

جنگ آغاز شد، و بر اثر دلاوریهای مسلمانان ارتش قریش با دادن تلفات زیاد پا به فرار گذارد. تیراندازان بالای تپه، تصور کردند که دیگر به استقرار آنان بر روی تپه نیازی نیست. از این رو، برخلاف دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، برای جمع آوری غنایم مقر نگهبانی را ترک کردند. خالد بن ولید که جنگاوری شجاع بود از آغاز نبرد می‌دانست که دهانه این تپه کلید پیروزی است. چند بار خواسته بود که از آنجا به پشت جبهه اسلام نفوذ کند ولی با تیراندازی نگهبانان روبرو شده، به عقب بازگشته بود. این بار که خالد مقر نگهبانی را خلوت دید با یک حمله نوام با غافلگیری، در پشت سر مسلمانان ظاهر شد و مسلمانان غیر مسلح و غفلت زده را از پشت سر مورد حمله قرار داد. هرج و مرج عجیبی در میان مسلمانان پدید آمد و ارتش فراری قریش، از این راه مجدداً وارد میدان نبرد شد. در این میان مصعب بن عمیر پرچمدار اسلام به وسیله یکی از سربازان دشمن کشته شد و چون صورت مصعب پوشیده بود قاتل او خیال کرد که وی پیامبر اسلام است، لذا فریاد کشید: «الا قد قتل محمد». (هان ای مردم، آگاه باشید که محمد کشته شد). خبر مرگ پیامبر در میان مسلمانان انتشار یافت و اکثریت قریب به اتفاق آنان پا به فرار گذاردند، به طوری که در میان میدان جز چند نفر انگشت شمار باقی نماندند.

ابن هشام، سیره نویس بزرگ اسلام، چنین می‌نویسد:

انس بن نضر عموی انس بن مالک می‌گوید: موقعی که ارتش اسلام تحت فشار قرار گرفت و خبر مرگ پیامبر منتشر شد، بیشتر مسلمانان به فکر نجات جان خود افتادند و هر کس به گوشه‌ای پناه برد. وی می‌گوید: دیدم که دسته‌ای از مهاجر و انصار، که در بین آنان عمر خطاب و طلحه و عبید الله بودند، در گوشه‌ای نشستند و در فکر نجات خود هستند. من با لحن اعتراض آمیزی به آنان گفتم: چرا اینجا نشستند؟ در جواب گفتند: پیامبر کشته شده است و دیگر نبرد فایده ندارد. من به آنها گفتم: اگر پیامبر کشته شده دیگر زندگی سودی ندارد؛ برخیزید و در آن راهی که او کشته شد شما هم شهید شوید؛ و اگر محمد کشته شد خدای او زنده است. وی می‌افزاید که: من دیدم سخنانم در آنها تأثیر ندارد؛ خود دست به سلاح بردم و مشغول نبرد شدم. (1)

ابن هشام می‌گوید: انس در این نبرد هفتاد زخم برداشت و نعش او را جز خواهر او کسی دیگر نشناخت. گروهی از مسلمانان به قدری افسرده بودند که برای نجات خود نقشه می‌کشیدند که چگونه به عبد الله بن ابی منافق متوسل شوند تا از ابوسفیان برای آنها امان بگیرد! گروهی نیز به کوه پناه بردند. (2)

ابن ابی الحدید می‌نویسد:

شخصی در بغداد در سال 608 ه. ق. کتاب مغازی واقدی را نزد دانشمند بزرگ محمد بن معد علوی درس می‌گرفت و من نیز یک روز در آن مجلس درس شرکت کردم. هنگامی که مطلب به اینجا رسید که محمد بن مسلمة، که صریحاً نقل می‌کند که در روز احد با چشمهای خود دیده است که مسلمانان از کوه بالا می‌رفتند و پیامبر آنان را به نامهایشان صدا می‌زد و می‌فرمود: «الی یا فلان، الی یا فلان» (به سوی من بیا ای فلان) ولی هیچ کس به ندای رسول خدا جواب مثبت نمی‌داد، استاد به من گفت که منظور از فلان همان کسانی هستند که پس از پیامبر مقام و منصب به دست آوردند و راوی، از ترس، از تصریح به نامهای آنان خودداری کرده است و صریحاً نخواسته است اسم آنان را بیاورد. (3)

فداکاری نشانه ایمان به هدف

جانبازی و فداکاری نشانه ایمان به هدف است و پیوسته می‌توان با میزان فداکاری اندازه ایمان و اعتقاد انسان را به هدف تعیین کرد. در حقیقت عالیترین محک و صحت‌ترین

مقیاس برای شناسایی میزان اعتقاد یک فرد، میزان گذشت او در راه هدف است. قرآن این حقیقت را در یکی از آیات خود به این صورت بیان کرده است.

انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم يرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله اولئک هم الصادقون. (حجرات: 15)

افراد با ایمان کسانی هستند که به خدا و رسول او ایمان آوردند و در ایمان خود شک و تردید نداشتند و در راه خدا با اموال و جانهای خود جهاد کردند. حقا که آنان در ادعای خود راستگویند.

جنگ احد بهترین محک برای شناختن مؤمن از غیر مؤمن و عالیترین مقیاس برای تعیین میزان ایمان بسیاری از مدعیان ایمان بود. فرار گروهی از مسلمانان در این جنگ چنان تأثر انگیز بود که زنان مسلمان، که در پی فرزندان خود به صحنه جنگ آمده بودند و گاهی مجروحان را پرستاری می‌کردند و تشنگان را آب می‌دادند، مجبور شدند که از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کنند. هنگامی که زنی به نام نسیمه فرار مدعیان ایمان را مشاهده کرد شمشیری به دست گرفت و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دفاع کرد. وقتی پیامبر جانبازی این زن را در برابر فرار دیگران مشاهده کرد جمله تاریخی خود را در باره این زن فداکار بیان کرد و فرمود: «مقام نسیمه

بنت کعب خیر من مقام فلان و فلان» (مقام نسیبه دختر کعب از مقام فلان بالاتر است) ابن ابی الحدید می‌گوید: راوی به پیامبر خیانت کرده، نام افرادی را که پیامبر صریحا فرموده، نیاورده است. (4)

در برابر این افراد، تاریخ به ایثار افسری اعتراف می‌کند که در تمام تاریخ اسلام نمونه فداکاری است و پیروزی مجدد مسلمانان در نبرد احد معلول جانبازی اوست. این افسر ارشد، این فداکار واقعی، مولای متقیان و امیر مؤمنان، علی علیه السلام است. علت فرار قریش در آغاز نبرد این بود که پرچمداران نه گانه آنان یکی پس از دیگری به وسیله حضرت علی علیه السلام از پای در آمدند و بالنتیجه رعب شدیدی در دل قریش افتاد که تاب و توقف واستقامت را از آنان سلب نمود. (5)

شرح فداکاری امام علی علیه السلام

نویسندگان معاصر مصری که وقایع اسلام را تحلیل کرده‌اند حق حضرت علی علیه السلام را چنانکه شایسته مقام اوست ویا لافل به نحوی که در تواریخ ضبط شده است ادا نکرده‌اند و فداکاری امیر مؤمنان را در ردیف دیگران قرار داده‌اند. از این رو لازم می‌دانیم اجمالی از فداکاریهای آن حضرت را از منابع خودشان در اینجا منعکس سازیم.

1- ابن اثیر در تاریخ خود (6) می‌نویسد:

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از هر طرف مورد هجوم دسته‌هایی از لشکر قریش قرار گرفت. هر دسته‌ای که به آن حضرت حمله می‌آوردند حضرت علی علیه السلام به فرمان پیامبر به آنها حمله می‌برد ویا کشتن بعضی از آنها موجبات تفرقشان را فراهم می‌کرد و این جریان چند بار در احد تکرار شد. به پاس این فداکاری، امین وحی نازل شد و ایثار حضرت علی را نزد پیامبر ستود و گفت: این نهایت فداکاری است که او از خود نشان می‌دهد. رسول خدا امین وحی را تصدیق کرد و گفت: «من از علی واو از من است» سپس ندایی در میدان شنیده شد که مضمون آن چنین بود:

«لاسیف الا ذوالفقار، ولا فتی الا علی».

شمشیری چون ذوالفقار و جوانمردی همچون علی نیست.

ابن ابی الحدید جریان را تا حدی مشروحتر نقل کرده، می‌گوید:

دسته‌ای که برای کشتن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هجوم می‌آوردند پنجاه نفر بودند و علی علیه السلام در حالی که پیاده بود آنها را متفرق می‌ساخت.

سپس جریان نزول جبرئیل را نقل کرده، می‌گوید:

علاوه بر این مطلب که از نظر تاریخ مسلم است، من در برخی از نسخه‌های کتاب «غزوات» محمد بن اسحاق جریان آمدن جبرئیل را دیده‌ام. حتی روزی از استاد خود عبد الوهاب سکنیه از صحت آن پرسیدم. وی گفت صحیح است. من به او گفتم چرا این خبر صحیح را مؤلفان صحاح ششگانه ننوشته‌اند؟ وی در پاسخ گفت: خیلی از روایات صحیح داریم که نویسندگان صحاح از درج آن غفلت ورزیده‌اند! (7)

2- در سخنرانی مشروحی که امیر مؤمنان برای «راس الیهود» در محضر گروهی از اصحاب خود ایراد فرمود به فداکاری خود چنین اشاره می‌فرماید:

هنگامی که ارتش قریش سیل آسا بر ما حمله کرد، انصار و مهاجرین راه خانه خود گرفتند. من با وجود هفتاد زخم از آن حضرت دفاع کردم.

سپس آن حضرت قبا را به کنار زد و دست روی مواضع زخم، که نشانه‌های آنها باقی بود، کشید. حتی به نقل «خصال» صدوق، حضرت علی علیه السلام در دفاع از وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به قدری پافشاری و فداکاری کرد که شمشیر او شکست و پیامبر شمشیر خود را که ذوالفقار بود به وی مرحمت نمود تا به وسیله آن به جهاد خود در راه خدا ادامه دهد. (8)

3- ابن ابی الحدید می‌نویسد:

هنگامی که غالب یاران پیامبر پا به فرار نهادند فشار حمله دشمن به سوی آن حضرت بالا گرفت. دسته‌ای از قبیله بنی کنانه و گروهی از قبیله بنی عبد مناف که در میان آنان چهار قهرمان نامور بود به سوی پیامبر هجوم آوردند. در این هنگام حضرت علی پروانه‌وار گرد وجود پیامبر می‌گشت و از نزدیک شدن دشمن به او جلوگیری می‌کرد. گروهی که تعداد آنان از پنجاه نفر تجاوز می‌کرد قصد جان پیامبر کردند و تنها حملات آتشین حضرت علی بود که آنان را متفرق می‌کرد. اما آنان باز در نقطه‌ای گرد می‌آمدند و حمله خود را از سر می‌گرفتند. در این حملات، آن چهار قهرمان و ده نفر دیگر که اسامی آنان را تاریخ مشخص نکرده است کشته شدند. جبرئیل این فداکاری حضرت علی علیه السلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تبریک گفت و پیامبر فرمود: «علی از من و من از او هستم».

4- در صحنه جنگهای گذشته پرچمدار از موقعیت بسیار بزرگی برخوردار بوده و پیوسته پرچم به دست افراد دلیر و توانا واگذار می‌شده است. پایداری پرچمدار موجب دلگرمی جنگجویان دیگر بود و برای جلوگیری از ضربه روحی به سربازان چند نفر به عنوان پرچمدار تعیین می‌شد تا اگر یکی کشته شود دیگری پرچم را به دست بگیرد. قریش از شجاعت و دلاوری مسلمانان در نبرد بدر آگاه بود. از این رو، تعداد زیادی از دلاوران خود را به عنوان حامل پرچم معین کرده بود. نخستین کسی که مسئولیت پرچمداری قریش را به عهده داشت طلحه بن طلحه بود. وی نخستین کسی بود که با ضربات حضرت علی علیه السلام از پای در آمد. پس از قتل او پرچم قریش را افراد زیر به نوبت به دست گرفتند و همگی با ضربات حضرت علی علیه السلام از پای در آمدند: سعید بن طلحه، عثمان بن طلحه، شافع بن طلحه، حارث بن ابی طلحه، عزیز بن عثمان، عبد الله بن جمیل، ارطاة بن شراحیل، صواب.

با کشته شدن این افراد، سپاه قریش پا به فرار گذارد و از این راه نخستین پیروزی مسلمانان با فداکاری حضرت علی علیه السلام به دست آمد. (9)

مرحوم مفید در ارشاد از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که پرچمداران قریش نه نفر بودند و همگی، یکی پس از دیگری، به دست حضرت علی علیه السلام از پای در آمدند.

ابن هشام در سیره خود علاوه بر این افراد از افراد دیگری نام می‌برد که در حمله نخست با ضربات علی علیه السلام از پای در آمدند. (10)

پی‌نوشت‌ها:

1- سیره ابن هشام، ج3، ص-83 84.

2- سیره ابن هشام، ج3، ص-83 84.

3- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج15، ص23.

4- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج14، ص266.

5- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج14، ص250.

6- کامل، ج2، ص107.

7- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج14، ص215.

8- خصال، شیخ صدوق، ج 2، ص 15.

9- تفسیر قمی، ص 103؛ ارشاد مفید، ص 115؛ بحار ج 20، ص 15.

10- سیره ابن هشام، ج 1، ص 84 - 81.

آیت الله جعفر سبحانی